



# کی اینجا آشغال ریخته؟

ماهک کنار پنجره نشست و یک منظره کشید با یک تپه آشغال. خودش را هم کشید. با تعجب به آشغالها نگاه کرد و گفت: «کی اینها را ریخته اینجا؟» بزغاله‌ی زنگوله‌دار آمد علف بخورد. ماهک پرسید: «آهای بزغاله، تو این آشغالها را ریخته‌ای اینجا؟» بزغاله گفت: «نه. من آمده‌ام علف بخورم. کی این آشغالها را ریخته اینجا؟»



مرغابی داشت از لانه‌اش بیرون می‌آمد. بزغاله‌ی زنگوله‌دار پرسید: «آهای مرغابی، تو این آشغالها را ریخته‌ای اینجا؟» مرغابی گفت: «نه. من می‌روم رودخانه آب‌بازی کنم. کی آشغالها را ریخته اینجا؟» ماهک گفت: «الان کسی را که آشغالها را ریخته اینجا پیدا می‌کنم.»





تندی رفت روی تپّه. بزغاله و مرغابی هم رفتند. خوب نگاه کردند. یک ماشین دیدند. ماشین دُود می‌کرد و می‌رفت. ماهک گفت: «آهان! آن ماشین آشغال‌ها را ریخته.»

بزغاله و مرغابی هم گفتند: «آن ماشین آشغال‌ها را ریخته.»

ماهک داد زد: «آهای ماشین، وایسا! بزغاله و مرغابی داد زدند: «آهای ماشین، وایسا! ماشین پت پت کرد و ایستاد. ماهک پرسید: «شما آنجا آشغال ریختید؟» ماشین گفت: «بله، من ریختم.» ماهک گفت: «زود برگرد آشغال‌ها را ببر جای مخصوص آشغال‌ها بریز.» ماشین پت پت کرد. دور زد. آشغال‌ها را جمع کرد و برد و ریخت توی جای آشغال‌ها.

ماهک خوشحال شد. به بزغاله و مرغابی گفت: «تو برو علف بخور. تو هم برو آب‌بازی کن.» ماهک از توی نقاشی به خودش که کنار پنجره بود نگاه کرد و لبخند زد.

